

برخورد ما فارسی‌زبانان با «ملت عشق» از آن یک کتاب بازاری ساخته است

بازار گرمی یک کتاب عرفانی

کمیل فرحزادی
قفسه کتاب

ملت عشق در زمره رمان‌های ترجمه‌ای چند سال اخیر است که در بازار هم با استقبال زیادی روبه‌رو شده است. چرخه مالی و اقتصادی ناشی از فروش این رمان به اندازه‌ای بود که تعداد زیادی از ناشران همزمان اقدام به ترجمه و فروش آن کردند. با همه اینها اما این رمان با انتقاداتی هم روبه‌رو شده است. انتقاداتی از این جنس که ملت عشق یک برخورد بازاری و سطحی با شخصیت مولانا و شمس داشته است. برای بررسی این مسائل و دلایل پرفروش آن سراغ دکتر آزاده شریفی رفتیم. کسی که دکترای ادبیات عرفانی داشته و مدال طلای المپیاد ادبی را هم در سابقه‌اش دارد. خانم دکتر شرح جالبی از بعضی دلایل پرفروش بودن این کتاب دارد. خواندن این دلایل خالی از لطف نیست.



۲ به نظر شما منتشر شدن چنین کتابی از طرف یک نویسنده ترک پروژه‌ای نبوده است؟ واضح‌تر بگوییم آیا می‌توانیم بگوییم چنین کتابی چاپ شده تا مولوی را به عنوان یک شخصیت و کاراکتر ترکیه‌ای در سطح جهان مشهور کند و ترکیه را به عنوان متولی شخصیت او و آثارش معرفی کند؟ در واقع به نوعی شاید بتوان گفت بخشی از دیپلماسی فرهنگی ترکیه بوده باشد؟

در سطح سیاسی یا به قول شما دیپلماسی فرهنگی بر کسی پوشیده نیست که ترکیه در پی حداکثر استفاده از میراث مولانا است؛ البته با شناختی که از الیف شافاک دارم پروژه‌ای و سفارشی بودن چنین اثری را قدری بعید می‌دانم. اوزنی آزاداندیش و نویسنده‌ای بین‌المللی است و از منتقدان حکومت ترکیه. در این کتاب هم تأکید آنچنانی بر ترک بودن مولوی نشده است. در سطحی بالاتر اگر از مرزهای سیاسی و جغرافیایی بگذریم تصوف میراث مشترک فارسی‌زبانان، ترک‌زبانان و عرب‌زبانان است. بیشتر مردمان شبه‌قاره و برخی قسمت‌های آفریقا هم در این میراث شریکند. در طول قرن‌ها صوفیان به تعالیم خود میان این محدوده وسیع و متنوع پرداخته‌اند و معمولاً کاری به نزاع همیشگی حاکمان و متشرعان نداشته‌اند.

۱ آنچه کتاب درباره مولوی و شمس بیان می‌کند چقدر با مستندات تاریخی تطابق دارد؟

ملت عشق (=چهل قاعده عشق) رمان است و نویسنده ادعای پژوهشگری ندارد برای همین نمی‌توان از این زاویه کتاب را نقد کرد؛ البته منابع اصلی و کهن در باب شمس و مولوی و رابطه آن دو هم نقاط ابهام بسیاری دارند. با این حال به نظر می‌آید نویسنده به شناخت محیطی و تجربه زیسته خود از مولوی و شمس و برخی منابع دست‌دوم و بالاتر بسنده کرده و سراغ منابع اصلی نرفته است.

۳ این سبک و سیاق مشهور کردن (قابل دسترس کردن) شخصیت‌هایی مانند مولوی و شمس برای مخاطب عام چه آفات و مزایایی دارد؟

روی این تعبیر حرفی دارم: مخاطب عام. مولوی به خصوص از آن دسته صوفیانی است که مخاطب خود را همه مردم می‌داند. هم زیست او و هم سخنان او گواه همین مطلب است. اتفاقاً یکی از وجوه اهمیت صوفیه همین مخاطب قراردادن مردم عادی و به قول شما عوام است و جذابیت تصوف در این است که برای هر مخاطبی معنایی دارد.

برای یکی فقط قصه است و سرگرمی و برای دیگری واجد عمیق‌ترین معناهای حیات. البته شهرت مولوی فقط مربوط به این کتاب نیست و به نظر من این کتاب و برخی کتاب‌های دیگر (مانند ملک گرسنه) بیشتر از شخصیت رمزآلود شمس مایه می‌گیرند تا مولوی. آفت این کتاب‌ها وقتی است که کسی با خواندن یک رمان خود را مولوی‌شناس و مثنوی‌شناس بداند یا چنین تصور کند که کل تعالیم مولوی در همین چهل قاعده خلاصه می‌شود و می‌شود همه بزرگان را به همین شکل «کپسولی» مطالعه کرد و به عمق مطالب ایشان راه یافت.

دیگر آن‌که مطالعه این آثار باید برای دریافت «آنچه می‌گویند» باشد یعنی پی‌بردن به کلام مولوی نه شنیدن آنچه ما دوست داریم بشنویم و این اتفاقی است که گاهی در فرآیند عمومی کردن آثار و افراد مهم می‌افتد.

۴ قطعاتی که توسط محسن چاووشی خوانده می‌شود به عنوان یک مورد مشابه و تقریباً بومی‌ساز شده از قابل دسترس کردن شخصیت مولوی و آثارش را چطور ارزیابی می‌کنید. به نظر شما این مورد نمونه داخلی در دسترس کردن مولوی و آثارش با این سبک و سیاق موسیقایی چاووشی چقدر به ماهیت آثار و سروده‌های مولوی نزدیک است و با آن همخوانی دارد و اینکه آیا این موضوع در درازمدت منجر به این خواهد شد که مخاطب به سمت خواندن متن اصلی اشعار ترغیب شود یا خیر؟

من قطعات محسن چاووشی را قابل مقایسه با رمان ملت عشق نمی‌دانم، جنبه موسیقایی غزلیات شمس در تمام طول تاریخ مسحورکننده بوده و خوانندگان دیگری هم - ولو به سبکی دیگر - از آن برای خلق قطعات موسیقی بهره‌جسته و طرفدارانی هم داشته‌اند. با این حال یک چیز میان آن قطعات و این رمان مشترک است و آن هم تأکید بر جنبه‌های آیینی تصوف است. چاووشی به خاطر موسیقی (به خصوص موسیقی خاص رقص سماع) و الیف شافاک احتمالاً به خاطر تربیت در محیط استانبول (که بسیاری آیین‌های تصوف هنوز زنده است) توانسته‌اند این آیین‌ها را تا حدودی دسترس‌پذیر کنند. همین چهل قاعده کردن تصوف و دغدغه عشق... این آیین‌ها گمشده بخشی از شرقیان امروزی هستند و هر اثر هنری که یادآور همین پیوند و جمع‌گرایی باشد شانس زیادی برای موفقیت در این فضا دارد.

یک نکته دیگر تفاوت میان بازاری کردن و دسترس‌پذیر کردن است. در نسل پیشین استادان



ادبیات، آثاری با همین رویکرد نوشته شده برای از استادانی است که دغدغه مخاطب عام و غیراد شیمیل (که به فارسی هم ترجمه شده‌اند) یا سروس همه این آثار برای مخاطبی نوشته شده و ادبیات نیست اما اهل خواندن و دقت است را درک کند. همان‌طور که مثلاً من به عنوان دا خواندن «علم چیست؟ فلسفه چیست؟» سروس علم و فلسفه دستگیر می‌شود اما عالم و فی کسی هم با خواندن این کتاب‌ها مولوی‌شناس دیگر مانور دادن روی جذابیت‌های داستانی آثار مولانا (و دیگر عرفا) است که همیشه هم در مورد مولوی جذابیت خاصی دارد. این آثار باقی بمانند و داعیه رقابت با منابع اصلی و تخر اشکالی ندارند گرچه بهتر است نویسنده از مردی در تبعید ابدی مرحوم نادر ابراهیمی یا آنچه به مخاطب عرضه می‌کند ارزش داستا ممکن دچار تحریف نشود.

رمان «ملت عشق» رمان بازاری نیست گرچه دارد. از میان نویسندگان ترکی که آثارشان به الیف شافاک را (که به خاطر شهرت ملت عشق به فارسی ترجمه شده‌اند) با اورهان پاموک مق